

هنرمند جوشکار محله گاز با ساخت ماکت موشک
غول پیکر، شب‌های مقاومت مشهد را متفاوت کرد

خیبرشکن خیابان



سکینه تاجی بیشتر از یک ماه است که از تجمعات میدانی مشهد، غریبشادی و هیاهوی متفاوتی به گوش می‌رسد. زمانی که جمعیت مردم دوشادوش هم زیر پیچ و تاب پرچم‌های ایران یک صدا مشغول شعار و رجزخوانی هستند. ناگهان نگاه‌ها به سمتی می‌گردد که یک لانچر و موشکی با هیبت خیره‌کننده به میان مردم می‌آید. نه چشم‌ها اشتباه نمی‌بینند. گویا واقعا موشک خیبرشکن است؛ همان که فقط عکس‌هایش رادیده بودیم. ونمی دانستیم که از نزدیک چه بزرگ و باشکوه است. بچه‌ها اول از همه دور تادور موشک حلقه می‌زنند و با چشم‌هایی که از ذوق و تعجب برق می‌زند، سر بالا کرده و موشک را تماشا می‌کنند.

جوان ترها فوری بساط سلفی گرفتن را بر پا کرده و پدرها بچه‌هایشان را بغل می‌کنند تا قدشان برای دیدن این غول فلزی، کمی بلندتر شود. مسن ترها از دور نگاه خریدارانه به هیبت موشک می‌اندازند و زیر لب بالبخندند. اکبر می‌گویند. تعجب‌ها که تمام می‌شود. سیل آفرین و خداقوت و دست‌میزاد است که به سمت راننده لانچر موشک روان می‌شود. محمد رضا ضیاء الدینی دشت خاکی، جوشکار پنجاه و هشت ساله محله گاز سازنده موشکی شد که تصویر علم و اراده و مقاومت را در ذهن مشهدی‌ها ماندگار کرده است و هر شب خاطره‌ای تازه برایشان می‌سازد.

جوان‌ها عیب کارم را گفتند

تبحر آقای ضیاء الدینی در جوشکاری که شغل دوران جوانی‌اش بود، به کارش آمد و خیلی زود موشک بزرگی در یک کارگاه جوشکاری ساخت، با قوس هشتاد سانتی متر و طول هشت و نیم متر. همه چیز را ذهنی ساخته بود و هیچ تصویری از موشک واقعی نداشت. تقدیمش کرد به همه شهدای نیروی دریایی، زمینی و هوایی از طرف بسیج مسجد شهید خاکزادی. موشک روی جرثقیل نشست و شد پای ثابت کاروان‌های خودرویی شهر؛ «هر شب با موشک در شهر دور می‌زدیم و آخرین ایستگاه همان میدان تقی آباد بود. آنجا توقف می‌کردیم. مردم می‌آمدند و با موشک عکس می‌گرفتند. یک شب چند جوان اهل دل که فنی و متخصص هم بودند و می‌دانستند موشک واقعی چطور است، آمدند و خیلی محترمانه ایراد کار را به من گفتند. گفتند موشکی که من ساختم، ترکیب چند موشک است انگار. مثلا قسمت انتهایی مربوط به موشک ماهواره بر است، بدنه‌اش مال سرجیل است، سرش هم شبیه یک موشک دیگر بود و آمی که رویش زده بودم هم مربوط می‌شد به موشک خیبرشکن.»

جوان‌ها عیب کار ضیاء الدینی را به او گفتند و تأکید کردند کارش قشنگ است و هیبت خوبی دارد اما به هر حال یک موشک واقعی نیست. آقا محمد رضا از توضیحات جوان‌ها خیلی خوشحال شد. حالا می‌رفت تا تصمیم بزرگ‌تر را بهتر بگیرد.

جرثقیل جان می‌دهد برای لانچر شدن

محمد رضا ضیاء الدینی تا چند ماه پیش مثل همه مردم عادی، سر کار و زندگی‌اش بود، با جرثقیل کوچکش و مشغول تلاش و زحمتی شبانه‌روزی، برای اداره یک خانواده. تا اینکه جنگ، به قول خودش و به گفته رهبر شهیدمان همه را مبعوث کرد؛ «جنگ که شد از همان شب‌های ابتدایی در تجمعات حضور پیدا می‌کردم. بعد از سی چهل شب، زمانی که خلایق مردم برای حضورشان در میدان هر روز بیشتر از روز قبل می‌شد، دیدن یک کلیپ در فضای مجازی، شروع ماجرای من شد. تصویری از یک خودرو سواری شخصی که ماکت یکی دو متری یک موشک روی سقف آن بسته شده بود و در کاروان‌های خودرویی شبانه شرکت می‌کرد. آقای غفاری، دوست و همکار من، با دیدن این تصاویر به من گفت «جرثقیل روی نیسانت جان می‌دهد برای لانچر شدن!» چون جرثقیل من از آن مدل‌هایی است که نوع دکلیش برعکس است، یعنی دکل همه جرثقیل‌ها پشت سر راننده است اما جرثقیل من با اینکه از نوع جرثقیل سبک است، ساختارش مثل جرثقیل‌های سنگین است. گفت جرثقیل تو شکل لانچر است. اگر بتوانی یک موشک پنج شش متری بسازی و روی جرثقیلت بگذاری خیلی عالی می‌شود.»

صحبت رفیق، آقا محمد رضا را به فکر فروبرد. فردای آن روز، تصمیم گرفت دست به کاری بزرگ بزند.

